بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 31/3/14000-10شوال 1442-21ژوئن2021- درس389و390فقه الاداره –نظارت بر برنامه – تغییر اهداف برنامه .

مساله :رای ناظر به تغییر اهداف برنامه دارای چه حکمی است؟

سوال فرعی 3-نسبت اهداف برنامه با اصول راهبردی چیست ؟

اصول که حاکم بر روش ها و وروییده از مبانی هستند راههای عریض و اصلی برای رسیدن به هداف هستند پیمودن این راهها البته با روش ها و وسائل گوناگونی انجام میگیرد و نیز با حضور راهنما ها که نقشه خوان و نقشه دان هستند و نیز تابلوهای منصوب در مسیر ، خط کشی ها و علائم و.. تمامی اینها ما را به هدف کمک میکند که واصل شویم لذا اصول راهند راهبرد و راهکارند راهنما ها مدیران راهبردی اند بدون راه هموار و استاندارد نمیتوان به هدف هستند اهداف مقدس و مشخص . اهداف عالی. اصول در اصطلاح مدیریت ، صراط مستقیم هستند که منتهی به دارالسلام میشود ( والله یدعوا الی دارالسلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم [[1]](#footnote-1)) این آیه هدف را دارالسلام میداند که خداوند به سوی این هدف منور دعوت میکند معمولا دعوت به هدف میکنند و نیز این آیه صراط مستقیم را راه اصلی منتهی به هدف دارالسلام میداند در نتیجه پاسخ سوال ما داده شد یعنی نسبت بین هدف واصول راهبردی وبا توجه به اینکه راه کار ها که برنامه های جزئی تر محسوب میشوند دارای اهداف جزئی هستند این اهداف باید با هدف عام و کلی که هدف صراط مستقیم نیز هستند هماهنگ باشند یعنی هماهنگی هدف راه کارها به هدف راهبرد ها که همان دارالسلام است یعنی هدف های جزئی با هدف کلی دارالسلام باید یکی باشند و هدف متناسب با دارالسلام هدفی سالم و اسلامی و بدور از هر گونه سقم وناهنجاری است و حسبه ناظر باید هداف سالم و ناسالم را تشخیص دهد و دستور به سالم سازی هدف بدهد بر او واجب است که دستور به سالم سازی هدف بدهد و بر برنامه ریزان است که هدف ناسلام را به هدف سالم تبدیل کنند . اگر سالم را در مقابل فاسد بدانیم هدف سالم هدفی خالی از هر نوع فساد خواهد بود فساد اعم از اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی ، اجتماعی ، و.... و باتوجه به اینکه برنامه مثلا اقتصادی هدفش سالم شدن اقتصاد است این هدف متناسب با اصولی مانند دوری از ربا ،اختلاس ،اسراف ، تبذیر ،اتراف ،کنز،تطفیف و... و مانند بکارگیری انفاق ، جود ،بیع ، تراضی در ترازو ،تولید مفید ، مصرف بهینه ، اشتغال ، رفاه و..... است و این اصول حاکم بر راه کار های متناسب با خودشان هستند راه کار هایی که به مثابه برنامه هدفمند جزئی هستند که باید از اهداف سالم برخوردار باشند تا با هدف کلی دارالسلام متناسب باشد .

1. **ترجمه تفسير الميزان    ج‏10    60**" وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى‏ دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ" كلمه" دعاء" و نيز كلمه" دعوت" به معناى معطوف كردن توجه و نظر شخص دعوت شده است به سوى چيزى كه آن شخص دعوت شده و اين كلمه معنايى عمومى‏تر از كلمه" نداء" دارد، براى اينكه نداء مختص به باب لفظ و صوت است، ولى دعاء، هم شامل دعوت كردن بوسيله لفظ مى‏شود و هم شامل آنجايى كه كسى را با اشاره و يا نامه دعوت كنند، علاوه بر اين، لفظ نداء مخصوص آنجايى است كه طرف را با صداى بلند صدا بزنى، ولى لفظ دعاء اين قيد را ندارد، چه با صداى بلند او را بخوانى و چه بيخ گوشى و آهسته دعوتش كنى، هر دو جورش دعوت است.

   و دعاء، اگر به خداى تعالى نسبت داده شود معنايش هم دعوت كردن تكوينى است كه همان ايجاد آن چيزى است كه حق تعالى اراده كرده، گويا خداى تعالى آن چيز را به سوى اراده خود دعوت نموده- مانند اين قول خداى تعالى كه مى‏فرمايد:" يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ" كه منظور از اين جمله اين است كه خداى تعالى شما را (كه در قبرهايتان آرميده‏ايد) براى زندگى كردن در عالم آخرت دعوت مى‏كند، و شما دعوت او را با قبول خود اجابت مى‏كنيد، كه در اين آيه، دعوت به معناى ايجاد و خلقت است در نتيجه معناى تكوين را مى‏دهد.و هم خواندن و دعوت كردن تشريعى، و آن عبارت است از اينكه خداى تعالى به زبان آياتش بندگان را تكليف كند به آنچه كه از آنان مى‏خواهد.

   [دعا و عبادت در حقيقت يكى هستند و دعاء بنده عبادت، و عبادت او دعا است‏]

   و اما دعوت و دعاى بندگان عبارت است از اينكه بنده خدا با خواندن پروردگارش رحمت و عنايت پروردگار خود را به سوى خود جلب كند، و خواندنش به اين است كه خود را در مقام عبوديت و مملوكيت قرار دهد، به همين جهت عبادت در حقيقت دعاء است، چون بنده در حال عبادت خود را در مقام مملوكيت و اتصال به مولاى خويش قرار مى‏دهد و اعلام تبعيت واقرار به ذلت مى‏كند تا خدا را با مقام مولويت و ربوبيتش به خود معطوف سازد، دعا هم عينا همين است.و خداى تعالى به همين اتحاد حقيقت دعاء و عبادت اشاره دارد، آنجا كه مى‏فرمايد:

   " وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ‏ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ"، كه ملاحظه مى‏كنيد در اول، فرمان به دعاء داده، سپس همين تعبير به دعاء را مبدل به تعبير عبادت كرده است.

   و پوشيده ماندن اين حقيقت بر صاحب المنار باعث شده كه در تفسير خود بگويد:

   " اينكه بعضى از مفسرين و غير مفسرين گفته‏اند كه يكى از معانى دعاء عبادت است بطور مطلق در عبادت شرعى درست نيست، بله بعضى از عبادتهاى دستورى مثل نماز مشتمل بر دعاء هست، چون بيشتر اجزايش دعاء است، و نيز مخ همه عبادتها دعاء هست ولى همه عبادتهاى دستورى دعاء نيست، مثلا نمى‏توان گفت روزه يعنى دعاء، چون اين اطلاق نه شرعا درست است و نه لغة، پس هر دعاى شرعى عبادت هست، ولى هر عبادت شرعى و دستورى دعاء نيست".

   منشا اشتباه او اين است كه خيال كرده معناى دعاء همان نداء و صدا زدن در حال طلب است، و غفلت كرده از آن تحليلى كه ما در معناى دعاء كرديم.

   و اما كلمه" سلام"، اصل در معناى اين كلمه- بطورى كه راغب در مفرداتش‏ گفته- تعرى و سلامت خواهى از آفات ظاهرى و باطنى است، و اين معنا در همه مشتقات اين كلمه يعنى" سلام"،" سلامت"،" اسلام"،" تسليم" و غيره جارى است، و دو كلمه" سلام" و" سلامت" يك معنا دارد، هم چنان كه دو كلمه" رضاع" و" رضاعة" به يك معنا است. و ظاهرا واژه" سلام" و واژه" أمن" معنايى نزديك بهم دارند، تنها فرقى كه بين اين دو ماده لغوى است اين است كه سلام به معناى خود امنيت با قطع نظر از متعلق آن است، ولى كلمه" امنيت" به معناى سلامتى و امنيت از فلان خطر است، به شهادت اينكه مى‏توان گفت:

   " فلانى در سلام و سلامتى است"، و" فلانى از فلان خطر در امنيت است"، ولى نمى‏توان‏گفت:" فلانى در امنيت است".

   [معناى" سلام" و اينكه سلام از اسماء خداى تعالى است و اشاره به وجه تسميه بهشت به" دار السلام"]

   كلمه" سلام" يكى از اسماى خداى تعالى است، و وجه آن اين است كه ذات متعالى خداى تعالى نفس خير است، خيرى كه هيچ شرى در او نيست، بهشت را هم اگر" دار السلام" گفته‏اند به همين جهت است كه در بهشت هيچ شر و ضررى براى ساكنان آن وجود ندارد.

   بعضى گفته‏اند" اگر بهشت را دار السلام خوانده‏اند بدين مناسبت است كه بهشت خانه خداست، كه نامش سلام است". ولى برگشت هر دو وجه در حقيقت به يك معنا است، براى اينكه اگر خداى تعالى هم، سلام ناميده شده براى همين است كه از هر شر و سويى مبراء است، و سياق و زمينه گفتار آيه دلالت دارد بر اينكه از كلمه" سلام" معناى وصفى‏اش مقصود است.

   خداى سبحان در اين آيه و در ساير آيات، كلمه" سلام" را مطلق آورده و به هيچ قيدى مقيدش نكرده، در ساير آيات كلام مجيدش نيز چيزى كه سلام را مقيد به بعضى از حيثيات كند ديده نمى‏شود، پس دار السلام بطور مطلق دار السلام است، و جايى كه بطور مطلق دار سلامت باشد جز بهشت نمى‏تواند باشد، براى اينكه آنچه از سلامت در دنيا يافت شود سلامت نسبى است، نه مطلق، هيچ چيزى كه براى ما سالم باشد وجود ندارد مگر آنكه همان چيز مزاحم بعضى از چيزهايى است كه دوست مى‏داريم، و هيچ حالى نداريم مگر آنكه مقارن با آن اضدادى براى آن هست.

   پس، هر لحظه‏اى كه بتوانى معناى سلامتى بطور مطلق و غير نسبى را تصور كنى، همان لحظه توانسته‏اى وضع و اوصاف بهشت را تصور كنى، و برايت كشف مى‏شود كه توصيف بهشت به دار السلام نظير توصيف آن به جمله:" لَهُمْ ما يَشاؤُنَ‏ فِيها" است، براى اينكه لازمه سلامت انسان از هر مكروه و هر آنچه كه دوست نمى‏دارد اين است كه بر هر چه دوست دارد و مى‏خواهد، مسلط باشد و هيچ چيزى نتواند جلو خواست او را بگيرد، و اين همان معناى آيه فوق مى‏باشد.

   در آيه مورد بحث دار السلام مقيد شده به قيد" عند ربهم" و اين دلالت دارد بر اينكه اهل دار السلام داراى قرب حضورند، و در آنجا به هيچ وجه از مقام خداى سبحان غفلت ندارند، و ما در تفسير سوره حمد و جاهاى ديگر پيرامون معناى هدايت و معناى صراط مستقيم بحث كرده‏ايم.

   و در تفسير برهان از ابن بابويه و او به سند خود از علاء بن عبد الكريم روايت كرده كه گفت: من از امام ابى جعفر (ع) شنيدم كه در باره جمله:" وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى‏ دارِ السَّلامِ" فرمود: سلام همان خداى عز و جل است، و دار خدا و خانه‏اى كه براى اوليائش خلق كرده، بهشت است. و در همان كتاب از ابن شهر آشوب از على بن عبد اللَّه بن عباس از پدرش، و نيز از زيد بن على بن الحسين (ع) روايت آورده كه در معناى جمله:" وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى‏ دارِ السَّلامِ" فرموده است: يعنى بهشت. و در معناى جمله:" وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ" فرموده:

   يعنى ولايت على بن ابى طالب (ع). مؤلف: اين روايت بدان جهت كه سند اولش به رسول خدا (ص) و سند دومش به على بن الحسين (ع) منتهى نشده" موقوفه" است، و به فرضى هم كه بگوييم منظور ابن عباس نقل از رسول خدا (ص) و منظور زيد نقل از على بن الحسين (ع) بوده تازه يا از باب تطبيق كلى بر مصداق است و يا مى‏خواهد از باطن قرآن سخن بگويد. و در اين معنا روايات ديگرى نيز هست.

   **تفسير نمونه    ج‏8    262**[سوره يونس (10): آيات 24 تا 25]إِنَّما مَثَلُ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (24) وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى‏ دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (25)24- زندگى دنيا همانند آبى است كه از آسمان نازل كرده‏ايم كه بر اثر آن گياهان گوناگون كه مردم و چهار پايان از آن مى‏خورند، مى‏رويد، تا زمانى كه روى زمين زيبايى خود را (از آن) گرفته و تزيين مى‏گردد و اهل آن مطمئن مى‏شوند كه مى‏توانند از آن بهره‏مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام يا در روز (براى نابودى آن) فرا مى‏رسد (سرما يا صاعقه‏اى را بر آن مسلط مى‏سازيم) و آن چنان آن را درو مى‏كنيم كه (گويى) هرگز نبوده است اينچنين آيات خود را براى گروهى كه تفكر مى‏كنند شرح مى‏دهيم.- و خداوند دعوت به سراى صلح و سلامت مى‏كند و هر كس را بخواهد به راه راست هدايت مى‏نمايد.

   تفسير: دورنماى زندگى دنيا

   در آيات گذشته اشاره‏اى به ناپايدارى زندگى دنيا شده بود، در نخستين آيه مورد بحث اين واقعيت ضمن مثال جالبى تشريح شده تا پرده‏هاى غرور و غفلت رااز مقابل ديده‏هاى غافلان و طغيانگران كنار زند.

   " زندگى دنيا همانند آبى است كه از آسمان نازل كرده‏ايم" (إِنَّما مَثَلُ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ).

   اين دانه‏هاى حياتبخش باران بر سرزمينهاى آماده مى‏ريزند،" و به وسيله آن گياهان گوناگون كه بعضى قابل استفاده براى انسانها، و بعضى براى حيوانات است، مى‏رويند" (فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ‏).

   اين گياهان علاوه بر خاصيت‏هاى غذايى كه براى موجودات زنده دارند سطح زمين را مى‏پوشانند و آن را زينت مى‏بخشند، تا آنجا كه" زمين بهترين زيبايى خود را در پرتو آن پيدا كرده و تزيين مى‏شود" (حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ‏).

   در اين هنگام شكوفه‏ها، شاخساران را زينت داده و گلها مى‏خندند، و گياهان در پرتو نور آفتاب مى‏درخشند، و ساقه‏ها و شاخه‏ها همراه وزش باد در طربند، دانه‏هاى غذايى و ميوه‏ها كم كم خود را نشان مى‏دهند، و صحنه پر جوشى را از حيات و زندگى به تمام معنى كلمه مجسم مى‏كنند، كه دلها را پر از اميد و چشمها را پر از شادى و سرور مى‏سازند، آن چنان كه" اهل زمين مطمئن مى‏شوند، كه مى‏توانند از مواهب اين گياهان بهره گيرند" هم از ميوه‏ها و هم از دانه‏هاى حياتبخششان (وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها).

   " اما ناگهان فرمان ما فرا مى‏رسد (سرماى سخت و يا تگرگ شديد و يا طوفان درهم كوبنده‏اى بر آنها مسلط مى‏گردد) و آنها را چنان درو مى‏كنيم كه گويا هرگز نبوده‏اند"! (أَتاها أَمْرُنا لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ‏).

   " لَمْ تَغْنَ‏" از ماده" غنا" به معنى اقامت كردن در مكانى است، بنا بر اين جمله" لم تغن بالامس" يعنى" ديروز در اين مكان نبوده است" و اين كنايه از اين است كه چيزى به كلى از ميان برود آن چنان كه گويى هرگز وجود نداشته!در پايان آيه براى تاكيد بيشتر مى‏فرمايد:" اين چنين آيات خود را براى افرادى كه تفكر مى‏كند تشريح مى‏كنيم" (كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ‏).

   \*\*\* آنچه گفته شد ترسيم روشن و گويايى از زندگى زودگذر و فريبنده و پر زرق و برق دنياى مادى است كه نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جاى امنيت و سلامت مى‏باشد.

   لذا در آيه بعد با يك جمله كوتاه اشاره به نقطه مقابل اينگونه زندگى كرده و مى‏فرمايد" خداوند به دار السلام، خانه صلح و سلامت و امنيت دعوت مى‏كند" (وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى‏ دارِ السَّلامِ‏).

   در آنجا كه نه از اين كشمكشهاى غارتگران دنياى مادى خبرى است، و نه از مزاحمتهاى احمقانه ثروت‏اندوزان از خدا بيخبر، و نه جنگ و خونريزى و استعمار و استثمار، و تمام اين مفاهيم در كلمه‏ دارِ السَّلامِ‏ (خانه صلح و سلامت) جمع است.

   و هر گاه زندگى در اين دنيا نيز شكل توحيدى و رستاخيزى به خود گيرد آن هم تبديل به" دار السلام" مى‏شود، و از صورت آن" مزرعه بلا ديده طوفان زده" در مى‏آيد.

   سپس اضافه مى‏كند" خدا هر كس را بخواهد (و شايسته و لايق ببيند) به سوى راه مستقيم، همان راهى كه به دار السلام و مركز امن و امان منتهى مى‏شود، دعوت مى‏كند" (وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ‏).

   \*\*\* در اينجا به دو نكته بايد توجه كرد:

   1- از آنجا كه قرآن يك كتاب انسانسازى و تربيت است در بسيارى از موارد براى روشن ساختن حقايق عقلى متوسل به ذكر مثال مى‏شود و گاهى‏موضوعاتى را كه آغاز و انجامش، سالها طول مى‏كشد در يك صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم مى‏سازد.

   بررسى تاريخ پر ماجراى عمر يك انسان يا يك نسل كه گاهى يكصد سال طول مى‏كشد براى افراد عادى كار آسانى نيست، اما هنگامى كه صحنه‏اى همانند زندگى بسيارى از گياهان كه در چند ماه خلاصه مى‏شود (از تولد و رشد و نمو و زيبايى و سپس نابودى) در مقابل او قرار دهند بسيار راحت مى‏تواند چگونگى زندگى خود را در اين آئينه شفاف ببيند.

   درست اين صحنه را در مقابل چشم خود مجسم كنيد، باغى است پر از درخت و سبزه و گياه كه همگى به ثمر نشسته و غوغاى حيات در سرتاسر آن نمايان است، اما در يك شب تاريك يا يك روز روشن ناگهان ابرهاى سياه آسمان را مى‏پوشاند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهاى شديد و تگرگهاى دانه درشت آن را از هر سو درهم مى‏كوبد.

   فردا كه به ديدن آن باغ مى‏آئيم درختان در هم شكسته، گياهان از هم پاشيده و پژمرده، و همه چيز را در هم به روى خاك ريخته در مقابل خودمان مشاهده مى‏كنيم آن چنان كه باور نمى‏كنيم اين همان باغ سرسبز خرمى است كه ديروز بروى ما مى‏خنديد.

   آرى چنين است ماجراى زندگى انسانها مخصوصا در عصر و زمان ما كه گاه يك زلزله يا يك جنگ چند ساعته چنان يك شهر آباد و خرم را در هم مى‏كوبد كه چيزى جز يك ويرانه با يك مشت اجساد قطعه قطعه شده باقى نمى‏گذارد.

   وه چه غافلند مردمى كه به چنين زندگى ناپايدار دل خوش كرده‏اند؟! در جمله" فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ‏" بايد توجه داشت كه" اختلاط" در اصل آن چنان كه" راغب" در" مفردات" گفته: به معنى جمع ميان دو چيز يا بيشتر است، خواه مايع باشند يا جامد، و" اختلاط" اعم از" امتزاج" است (زيراامتزاج معمولا در مايعات گفته مى‏شود) بنا بر اين معنى جمله چنين مى‏شود كه بوسيله آب باران، گياهان از هر قسم به هم مى‏آميزند، گياهانى كه بدرد انسان مى‏خورد يا مورد استفاده حيوانات است..

   جمله فوق اشاره ضمنى به اين حقيقت نيز مى‏كند كه خداوند از آب باران كه يك نوع و يك حقيقت بيشتر ندارد انواع و اقسام گياهانى را مى‏روياند كه نيازمنديهاى مختلف انسانها و حيوانات را با مواد غذايى گوناگونشان تامين مى‏كنند. [↑](#footnote-ref-1)